

به سیگارش عمیق پک زد. توی تاریکی به همدیگر نگاه  
می کردیم و چیزی نمی دیدی.  
- اینجوری پک نزن ! نور شو ببینن رفتیم ها!  
تکیه به اسلحه اش داد و دوباره پک زد، محکمتر.  
چه سود که دیر شده بود.  
پایم را سر جایش نصب کردم و دوباره فاتحه ای خواندم.

---